



پایگاه تخصصی فیلم کوتاه ۲۴ فریم

مجموعه فیلمنامه‌های منتخب فیلم کوتاه - ۲۶

فیلمنامه‌ی

فروزان

Foruzan

نوشته‌ی: میرعباس خسروی نژاد

۱. شب / خارجی / روستا (حیاط خانه‌ی روستایی)

از روی پشت بام داخل حیاط خانه‌ی روستایی را می‌بینیم. روی پشت بام مردی به صورت درازکش سرش را جلو می‌آورد. داخل حیاط سرک می‌کشد و حیاط را دید می‌زند. صدای باز شدن در شنیده می‌شود. مرد سریع سرش را به عقب می‌کشد. زنی جوان و لاغر با صورتی استخوانی، با سبیدی در دست که داخل اش ظرفی حلوا است، در حالی که مرغ و خروس‌های روی پله‌های حیاط را کنار می‌زند از پله‌ها پایین می‌رود. زن از نردبان آهنی کنار حیاط بالا می‌رود. روی دیوار پهنی که بین او و همسایه است می‌ایستد و ظرف حلوا در دست زن همسایه را صدا می‌زند.

زن: فریبا... فریبا...

زن باز هم فریبا را صدا می‌زند و منتظر می‌ماند. فریبا، زن همسایه، در را باز می‌کند.

فریبا: اومدم... اومدم...

فریبا، زنی نسبتاً چاق و میان‌سال، سلانه سلانه از داخل حیاط و از میان گوسفندان رها شده در حیاط می‌گذرد و به سمت زن می‌آید.

فریبا: سلام فروزان، شب‌ات به خیر.

فروزان: سلام فریبا. شب خودت هم به خیر.

فریبا در حالی که گوسفندان را کنار می‌زند و از میان آن‌ها رد می‌شود شروع به غر زدن می‌کند.

فریبا: چند باره دارم به این مرد می‌گم این نردبونو درست کن. آخرش من از

این می‌افتم. مگه درست‌اش می‌کنه؟

فریبا از نردبان چوبی کهنه‌ای که کنار دیوار است با احتیاط بالا می‌رود.

فروزان: مواظب باش نیفتی.

فریبا: چه کار کنم؟ یه بار دیدی افتادم... یا دست ام می شکنه یا پام. کسی هم

نیست مراقب ام باشه... بدبخت و بیچاره می شم.

فریبا به بالای نردبان می رسد و نزدیک فروزان می شود.

فریبا: خوبی؟ بچه هات خوبن؟

فروزان: سلامت باشی.

فروزان به سمت فریبا خم می شود و ظرف حلوا را به فریبا می دهد.

فروزان: این حلوا رو آوردم بخورید، فاتحه اش رو هم بخونین.

فریبا ظرف حلوا را از فروزان می گیرد.

فریبا: خداوند رحمت اش کنه.

صدای کدخدا، شوهر فریبا، از دور شنیده می شود.

کدخدا: خدا بیامرز دشت.

فروزان به احترام کدخدا بلند می شود.

فروزان: سلام کدخدا.

کدخدا، شوهر فریبا، فردی میان سال، با پای گیج گرفته و عصا به دست در چارچوب در ایستاده است.

کدخدا: (رو به فروزان) بچه هات خوبن؟

فروزان: سلامت باشی. خوبن کدخدا.

فریبا سرش را به فروزان نزدیک می کند.

فریبا: (آهسته) من برم. الان دوباره غر می‌زنه. بچه‌ها را به جای من بیوس.

فروزان: باشه، چشم. شب به خیر.

فریبا به فروزان شب به خیر می‌گوید و با ظرف حلوا با احتیاط از نردبان چوبی کهنه پایین می‌آید. کدخدا با صدای بلند شروع به غر زدن می‌کند.

کدخدا: این گله رو بیار این‌ور!

فریبا: باشه.

فروزان پونه‌های خشک‌شده را که روی چادر پهن شده‌اند جمع می‌کند و داخل سبد می‌ریزد. آن‌ها را روی سرش می‌گذارد و از نردبان آهنی پایین می‌آید. از میان مرغ و خروس‌ها رد می‌شود و به سمت اتاق می‌رود. صدای کدخدا و فریبا شنیده می‌شود.

کدخدا: هیچ کاری انجام نمی‌دی. گله رو بیار این‌ور. برگ درختا رو خوردن.

فریبا: از وقتی پات شکسته، همه‌اش داری غر می‌زنی.

کدخدا: همه‌اش می‌خوابی. باشه، مگه پام خوب نشه؟

۲. شب / داخلی / روستا (اتاق وسطی)

فروزان داخل اتاق وسطی نشسته است و با کف دست‌اش در حال ریز کردن پونه‌های خشکی است که روی چادر پهن کرده است. او متوجه صدایی از روی پشت بام می‌شود. سرش را بلند می‌کند و به سقف نگاه می‌کند. کمی دقت می‌کند. صدا دوباره شنیده می‌شود. زن شک می‌کند و آرام از اتاق بیرون می‌آید.

۳. شب / خارجی / حیاط (ادامه)

فروزان داخل حیاط می‌آید. نگاهی به روی پشت بام می‌اندازد و از داخل شیشه‌ی در نگاهی به اتاق کناری می‌کند. دخترش، حدوداً ۱۰ساله، در حالی که خمیازه می‌کشد، در حال جوشاندن شیر روی گاز است و شیر را با ملاقه هم می‌زند. فروزان به سمت حیاط می‌رود و مرغ و خروس‌ها را داخل لانه می‌کند. تخم‌مرغ‌ها را توی دامن‌اش می‌ریزد و در لانه را می‌بندد و بیرون می‌آید.

۴. شب / داخلی / اتاق وسطی

فروزان وارد اتاق می‌شود. تخم‌مرغ‌ها را داخل سبدی می‌گذارد. او در اتاق را باز گذاشته است و در حالی که از لای در حواس‌اش به داخل حیاط است، مشغول ریز کردن پونه‌ها با کف دست‌اش می‌شود. ناگهان صدایی می‌شنود. ساکت می‌شود و به داخل حیاط خیره می‌شود. دخترش وارد حیاط می‌شود و به طرف دستشویی می‌رود. فروزان همچنان در حال نگاه کردن به داخل حیاط است که با عجله و نگران از جای‌اش بلند می‌شود و به داخل حیاط می‌رود.

۵. شب / خارجی / حیاط

فروزان به سمت گوسفندان می‌رود. فنس فلزی را که دور گوسفندان کشیده شده است چک می‌کند و دو تا چوب بزرگ پشت فنس می‌گذارد. فروزان به سمت نردبان می‌رود و آن را از کنار دیوار پایین می‌کشد. فرغونی را که گوشه‌ی حیاط افتاده است برمی‌دارد و با سرعت به سمت طویله می‌برد و در طویله را محکم می‌بندد. به سمت حیاط برمی‌گردد و با عجله لباس‌های روی طناب را جمع می‌کند و به سمت اتاق بچه‌ها می‌رود و در را می‌بندد. دزد از روی پشت بام به داخل حیاط می‌آید و سریع رد می‌شود و گوشه‌ای قایم می‌شود. فروزان از پشت پنجره‌ی اتاق پیداست. او لباس‌ها را روی رختخواب‌ها پرت می‌کند و نگاهی به دختر و پسر کوچک‌اش که تقریباً چهار ساله است و هر دو کنار هم خوابیده‌اند می‌کند و به سمت در اتاق می‌آید. دستگیره‌ی در را چند بار می‌چرخاند

که مطمئن شود در اتاق قفل است، پرده‌ی اتاق را می‌اندازد و قابلمه‌ی شیر را از روی اجاق گاز برمی‌دارد و می‌رود. سایه‌ی فروزان روی پرده می‌افتد. لامپ اتاق خاموش می‌شود.

۶. شب / داخلی / اتاق وسطی

فروزان به اتاق وسطی می‌رود. لای در را باز نگاه می‌دارد. یک قاشق ماست به شیر اضافه می‌کند و آن را خوب هم می‌زند. در قابلمه را می‌گذارد و روی آن را با پتو می‌پوشاند. پونه‌های ریز شده را داخل شیشه می‌ریزد. نیم‌نگاهی به داخل حیاط می‌اندازد. در این حین برق می‌رود و تاریکی مطلق می‌شود. صدای فروزان شنیده می‌شود که دنبال کبریت می‌گردد. در حین گشتن دست‌اش به چیزی می‌خورد و می‌افتد. صدای شکستن شیشه‌اش شنیده می‌شود. فروزان کبریت را روشن می‌کند و فانوس شکسته را روی زمین می‌بیند. آن را برمی‌دارد و روشن می‌کند و به سمت پرده‌ی اتاق می‌رود. در پشت پرده، فروزان دنبال چیزی می‌گردد. سایه‌ی بلند فروزان روی پرده می‌افتد. فروزان فانوس را پیدا می‌کند و آن را روشن می‌کند. او با دو فانوس به دست، یواش و با احتیاط، که فانوسی که شیشه‌اش شکسته خاموش نشود، وارد حیاط می‌شود.

۷. شب / خارجی / حیاط (ادامه)

صدای گوسفندان و پارس سگ‌ها شنیده می‌شود. فروزان به سمت فنس فلزی داخل حیاط می‌رود و از پشت فنس با دقت گوسفندان را نگاه می‌کند. فانوس بدون شیشه را به چوبی که کنار فنس است آویزان می‌کند و با فانوس دیگر در دست، داخل حیاط را خوب و رانداز می‌کند. از چوب‌های تلنبار شده در کنار دیوار، یک چوب کلفت برمی‌دارد و به سمت اتاق بیچه‌ها می‌رود. از پشت شیشه به اتاق بیچه‌ها نگاهی می‌اندازد. مکثی می‌کند و در اتاق را محکم می‌بندد. به سمت ایوان می‌آید و فانوس را به حلقه‌ی ستون آهنی، که وسط ایوان است، آویزان می‌کند. فروزان چوب به دست دور ستون می‌چرخد و با چوب محکم به ستون ضربه می‌زند. صدای‌اش در همه جا می‌پیچد. او دوباره به ستون فلزی ضربه می‌زند و با دقت حیاط را نگاه می‌کند. به سمت دیوار ایوان می‌رود

و آرام همان جا می‌نشیند. چوب را محکم در دست گرفته است و به گوسفندان نگاه می‌کند. باد فانوسی را که کنار فنس آویزان است خاموش می‌کند و همه جا تاریک می‌شود.

۸ شب / خارجی / حیاط (ادامه)

نور چراغ قوه به گوسفندان تابیده می‌شود و دستانی که یکی یکی گوسفندها را می‌کشند و می‌برند. صدای زنگوله‌ی گوسفندان در همه جا می‌پیچد.

۹. روز / خارجی / حیاط

هوا روشن شده است. فانوسی که به ستون فلزی وسط ایوان آویزان شده است هنوز روشن است. فروزان، که کنار دیوار ایوان به خواب رفته است، ناگهان از خواب می‌پرد و چوب به دست به سمت گوسفندان می‌دود. گوسفندان همه در فنس هستند. با عجله به سمت اتاق بچه‌ها می‌دود و در اتاق را باز می‌کند. بچه‌ها هنوز خواب هستند. فروزان لبخندی می‌زند. در این حین، صدای فریاد و شیون فریبا، زن همسایه، شنیده می‌شود.

فریبا: وای، وای، گله‌ام را دزد برده. بدبخت شدم، بیچاره شدم، چرا خوابیدم؟

کاش نمی‌خوابیدم.

فروزان به سمت حیاط می‌دود و چوب را گوشه‌ای پرت می‌کند. او با عجله نردبان را بلند می‌کند و به دیوار تکیه می‌دهد و از آن بالا می‌رود. تیتراژ می‌آید و صدای شیون فریبا، زن همسایه، همچنان شنیده می‌شود.

فریبا: کدخدا، کدخدا، خونه خراب شدیم. فروزان، فروزان، به دادم برس،

بدبخت شدم، بیچاره شدم...

پایان